

## نقد و بررسی «حدیث منزلت» در رویکرد اهل سنت\*

□ حجت الاسلام مهدی محمدی  
طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه

### چکیده

لغت‌شناسان بر این باورند: میان واژگان وزارت، خلافت و ولایت، رابطه تنگاتنگی وجود دارد. از این رو، وزارت در اصطلاح به معنای خلافت و معنای صریح خلافت جانشینی و ولایت به مفهوم حکومت آمده است. قرآن ابتدا نسبت هارون را به موسی وزارت و در ماجرای کوه طور خلافت دانسته است. گاهی جانشینی علی (ع) پس از پیامبر (ص) را وزارت و در کلام دیگر ولایت بر شمرده است. اختلاف تعابیر مبین این نکته است که قرآن و سنت در جهت سیاست کلی واحد در حرکت‌اند و نسبت علی (ع) به پیامبر (ص) در نسبت بین هارون و موسی است. سند حدیث در میان صحاح معتبره متفق علیه است. دو صحیح بخاری و مسلم از آن سخن به میان آورده‌اند. حدیث منزلت به سه طریق نقل شده است. طریق اول را صحیح بخاری و مسلم و دو طریق دیگر را غیر از صحاح سته نقل کرده‌اند. حدیث از لحاظ الفاظ مختلف است. اما در عین حال از نظر معنا همه طرق متحد است. نیز جمله «بمنزلة هارون من موسی» در همه منابع یکسان است. بخش دلالت به این حقیقت واقف است که وزارت، خلافت و ولایت هارون و علی (ع) الهی و مقدس است، یعنی در تعیین این دو<sup>۱</sup> خواسته الهی نقش داشته است. میان واژگان «وزارت، ولایت و خلافت» هماهنگی مفهومی وجود دارد. این امر موجب شده است که حدیث منزلت اختصاص به جنگ تبوک نداشته باشد. وقتی خواسته الهی در چنین امری دخیل بود، قهراً اهلیت در امر وزارت و خلافت و ولایت در کار است. نتیجه‌ای که می‌توان از آن گرفت این است که بین مشبه به (هارون) و مشبه (علی) ویژگیهای مشترک فراوان است: مانند فصاحت، بلاغت، اهل خانواده، پشتوانه، کارآمدترین وزیر، سعه صدر، رحمت برای همگان، فرزندان همنام، مامور به ادای دین پیامبر و... در یک کلام، به صراحت قرآن، هارون برادر، اهل خانواده، وزیر، خلیفه و جانشین موسی بود. علی (ع) نیز برادر، جزو و اهل خانواده، وزیر، خلیفه، ولی،

\* تاریخ وصول: 1389/5/17؛ تاریخ تصویب: 1389/9/15.

نقد و بررسی «حدیث منزلت» در رویکرد اهل سنت □ 69

---

جانشین، وارث و اداکننده دین و ذمه پیامبر اسلام بوده است.

**کلیدواژه‌ها:** نبی، رسول، وزیر، مولی، خلیفه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

مهم‌ترین پرسمان در تحقیق پیش رو این است: آیا حدیث منزلت دلیل بر ولایت بلا فصل علی (ع) پس از پیامبر اسلام است؟ کاوش در سند، طرق و دلالت حدیث به منظور رسیدن به پاسخ سؤال فوق شکل گرفته است. محور اصلی پژوهش بحث دلالت حدیث است. وزارت، خلافت، ولایت و امارت هارون که مشبه به است ریشه در قرآن دارد. آیا وزارت، خلافت و ولایت علی، آن‌گونه که در سنت یافت شده، در قرآن نیز به همان مفهوم به کار رفته است؟ پیوند مفهومی بین قرآن و سنت از اهم مباحث تحقیق حاضر است. مثلاً موسی وزارت هارون را از خداوند طلب نموده و خداوند نیز با درخواست او موافقت کرده است. آیا این روال در وزارت و خلاف علی (ع) نیز وجود داشته است؟ این سؤال عنوان: «خواستۀ موسی و پیامبر و موافقت الهی» را به خود اختصاص داده است. پس از آن، بحث دلالت در پی می‌آید. آیا بین «وزارت، ولایت و خلافت» رابطه مفهومی از حیث لغت و اصطلاح وجود دارد؟ به همین منوال، عناوین دیگری مانند: «حدیث منزلت و جنگ تبوک»، «وزارت و خلافت، اهلیت»، «ویژگیهای مشترک هارون و علی (ع)»، «شراکت هارون با موسی و علی (ع) با پیامبر (ص)»، «موانع سر راه هارون» و «موانع سر راه علی (ع)» در مبحث دلالت شکل گرفته است. از آنجا که مباحث دلالت مبتنی بر دیدگاههای معروف عامه است، از طرح شبهات به طور جداگانه پرهیز شده است. در پایان به نتیجه بحث اشاره شده است. ضمناً تمام منابع مورد استفاده در تحقیق حاضر از اهل سنت است و تحلیل و تحقیق بر مبنای آنان منابع شکل گرفته است.

## بررسی لغات و واژگان

## نبی

«نبی» برگرفته از «نبا» و «نبا» به معنای صوت خفی (جوهری، الصحاح فی اللغه 1410: 2 / 188). خبر و خبر دادن است (جرجانی، اسرار البلاغه 1426: 1 / 59). کلماتی چون: «نبا»، «نبا»، «نبو»، «نبوا»، «نبوت»، «ینبو» (ابن عماد، المحیط فی اللغه 1414: 2 / 473) و «انبا» (زبیدی، تاج العروس 1414: 1 / 229). ریشه در واژه «النبوا» مصدری دارد (ابن درید، جمهرة اللغه 1428: 1 / 180). «هل اتاك نباء الخصم» (ص: 21)، «و اتل عليهم نباء نوح» (مائدة: 27)، «و اتل عليهم نباء بني آدم» (مائدة: 27).

27)، «...النباء العظیم» (ص: 67) و «و اتل نباء الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها» (اعراف: 175) واژه «نباء» به مفهوم خبر دادن است. نبی را از آن جهت نبی می‌گویند که خبر از پروردگار می‌دهد (رازی، مختار الصحاح 1425: 1 / 304). در اصطلاح نیز نبوت، مقام شریف و بلند بالایی از زمین یعنی آسمانی است (ابن اثیر، النهایه فی غریب الاثر 1399: 5 / 25). بدین صورت وحی را نبی می‌گویند (ابن درید، جهره اللغه 1427: 1 / 85). نبوت از طرف خداوند برای هارون منظور شده: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ... أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ... وَ هَارُونَ...» (نساء: 163). اما مقام نبوت از علی (ع) سلب شده است. زیرا پیامبر اسلام (ص) خاتم پیامبران است و پس از او نبوتی در عالم برای هیچ کس محقق نخواهد شد. به همین منظور، رسول خدا منصب وزارت و خلافت پس از خویش را برای علی (ع) مجاز شمرده، ولی مقام نبوت را از او نفی کرده است: «أَلَا تَرْضَىٰ أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي» (ترمذی، سنن ترمذی 1408: 12 / 187؛ احمد، مسند احمد بن حنبل 1400: 4 / 32؛ نیشابوری، مستدرک نیشابوری 379 / 10). در برخی از منابع: «لانی بعدی» (مسلم، صحیح مسلم 1426: 979، بیهقی، سنن الکبریٰ 1419: 9 / 40؛ ابی‌شیبه، الم صنف ابی‌شیبه 1414: 7 / 496؛ نیشابوری، مستدرک حاکم نیشابوری 10 / 379، بیهقی، دلائل النبوة 1405: 5 / 294). تنها در مسند این جمله: «إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» (احمد، مسند احمد بن حنبل 1400: 4 / 32). آمده است. جملات فوق اشاره به این دارد که نبی (شخص) و نبوت (مقام) پس از پیامبر خاتم مفهوم ندارد، اما امور مسلمانان و حکومت در قالب وزارت و خلافت پس از پیامبر برای علی (ع) واگذار شده است.

## رسول

رسول بر گرفته از «رَسُولٌ» به معنای ارسال و فرستادن به سوی مأموریت (رازی، مختار الصحاح 1425: 1 / 119) است و در آن معنای امری نهفته است (جرجانی، اسرار اللغه 1424: 1 / 167). آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» (ابراهیم: 4). شاهد همین مدعاست. جمع آن نیز «رُسُلٌ»، «رُسُلٌ»، «مُرْسَلَاتٌ» (رازی، مختار الصحاح 1425: 1 / 119) و رسول است (طبری، جامع البیان، 1412: 2 / 318). لذا رسول به معنای مصدري که رسالت باشد نیز استعمال شده است (مختار الصحاح: پیشین). آیه «إِنَّا رَّسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

برگرفته از معنای مصدري است (همان). همه رسل و پیامبران، موظفاند پیامبران (قبل و بعد از خویش) را تصدیق کنند (ابن منظور، لسان العرب 1405: 12 / 496). تنها زمان، میان پیامبران و رسولان از نظر وظیفه و رسالت حد فاصل است (النهائية في غير الاثر، 1319: 3 / 773) رسول در اصطلاح کسی است که از طرف خداوند به سوی مخلوق فرستاده شده تا مردم را به سوی پروردگار دعوت کند (طبری، جامع البيان 1412: 7 / 251).

هارون که مشبه به است، رسول و فرستاده خالق به سوی مخلوق بوده، ولي علي (ع) که مشبه است، رسول و فرستاده شده از جانب خداوند نیست، زیرا پس از رسول خاتم فرستاده ای در کار نخواهد بود. لذا وجه شبه بین هارون و علي (ع) وزارت، جانشینی و خلافت است نه نبوت و رسالت، همان گونه که موسی وزارت را برای هارون خواسته: «**وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ اَهْلِي ؛ هَارُونَ اَخِي**» (طه: 29 - 30). قرآن فلسفه وزارت هارون برای موسی پشتوانه بودن هارون یادآور شده است: «**اشْدُدْ بِهِ اُزْرِي**» (طه: 31). پیامبر (ص) اسلام مانند موسی وزارت را برای علي (ع) همانند هارون لحاظ کرده و لذا فرموده است: «**أَمَا تَرْضِي أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى**» (بخاری، صحیح بخاری 1426: 735).

فلسفه وزارت علي (ع) برای پیامبر همان فلسفه وزارت هارون برای موسی است که عبارت باشد از پشتوانه بودن علي (ع) برای پیامبر (ص)، آنجا که پیامبر دست به درگاه الهی بلند و از خداوند چنین درخواست کرده است: «**اللهم اشدد أوزري بأخي علي ؛ بار الها! پشتم را به وسیله (کمک و یاری) برادرم علي، محکم ساز!**» به قول سیوطی این دعا مستجاب شده است (سیوطی، الدر المنثور في تفسیر المأثور 1421: 4 / 295). اما مقام رسالت و نبوت از علي (ع) سلب شده است: «**الا انه لا نبي بعدي**».

## وزیر

وزیر از «آزره» در اصل «ازیر» و «وزر» (ابن درید، همان: 1 / 386) و جمع آن «اوزار» (همان) و «وزراء» (ابن اثیر، النهائية في غريب الاثر 1399: 5 / 392) به مفهوم ثقل و سنگینی است (ابن درید، جهرمة الغة، 1428: 1 / 386). از آن جهت وزیر را وزیر می‌گویند، که کارهای عمده، مهم و سنگین را از دوش پادشاه و رئیس بر می‌دارد و خود آن را متحمل می‌شود. (همان) وزیر در برخی لغات به معنای مشاور (زبیدی، تاج العروس 1414: 1 / 3037). اقاریب و نزدیکیان پادشاه (فراهیدی، العين 1414: 1 / 398)، نفوذ امر (زبیدی، همان: 1 / 2467) و اعتماد به رأی نیز

آمده است (همان). زمخشری ذیل تفسیر آیه «**وَجَعَلَ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي**» (طه: 29). برای وزیر سه احتمال نقل کرده است: وزیر از «وَزْر»، به معنای کمک، یا «وَزْر»، به معنای اعتماد به رأی و اندیشه، یا «موازره» به معنای صرف کمک و همکاری است (زمخشری، *الكشاف* 1426: 4 / 138). وزیر را خلیفه نیز می‌نامند، زیرا او مشکلات را متحمل می‌شود (ازدی، *الاشتقاق* 1427: 1 / 124). وزیر را از آن جهت وزیر می‌گویند که عمده تدبیر مملکت را می‌سجد و پادشاه را از آن جهت آسوده خاطر نگه می‌دارد (ازهری، *تهذيب اللغة* 1422: 4 / 374). واژه «وَزَارَةٌ» به کسر «واو» به معنای ولایت و حکومت است (فیومی، *المصباح المنیر*، 1405: 10 / 329).

وزیر در اصطلاح به معنای جانشین است. در سیره رسول الله آمده است: اختیار و بزرگان مردم (یهود و نصاری) می‌دانستند که: حضرت محمد (ص) جانشین مکتب حضرت موسی و عیسی بن مریم است: «**و منها تعلم خيار الناس أن محمداً وزير لموسى و المسيح بن مريم**» (همدانی، *سیره رسول الله* 1373: 1 / 81). علی بن ابی‌طالب در احتجاجی که با مردم داشته فرموده است:

**لا تریدون فانی لكم وزیر خیر منی لكم امیر**؛ شما قدر مرا نمی‌دانید - نمی‌شناسید - من برای شما وزیرم و از امارت و رهبری من خیر به شما می‌رسد (طبری، *العقبی* 1428: 1 / 111)

مردم در جواب علی گفتند:

**والله لا نعلم احداً أحق منك**؛ سوگند به پروردگار! کسی را سزاوارتر از تو نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم (همان). یکی از معانی وزیر خلافت، ولایت و حکومت‌داری است و وزیر می‌تواند حضور خود را در قالب تدبیر عمده امور مهم کشوری، مشاوره و حضور فعال در کابینه دولت به رخ بکشد و اگر اتفاقی برای پادشاه افتاد کشور را پس از او اداره کند. این نوع مسئولیت برای هارون در آیه «**وَجَعَلَ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي**» (طه: 29) و برای علی (ع) در حدیث «**أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى**» (بخاری، *صحيح بخاري* 1426: 735) واگذار شده است. بنابراین، همان‌گونه که هارون وزیر موسی بود اگر برای او اتفاق می‌افتاد کما اینکه افتاد وقتی بنا شد موسی به کوه طور سفر کند موسی امور کشور بنی‌اسرائیل را به هارون وا گذاشت و این بار جای وزارت تعبیر خلافت را برای او به کار برد: «**وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي**...» (اعراف: 142) و لذا پیامبر مانند موسی یکجا بحث وزارت را برای علی (ع) پیش می‌کشید: «**أن تكون مني بمنزلة هارون من**

«موسی» (بخاری، صحیح بخاری، 1426: 735) و در جای دیگر از واژه خلافت استفاده کرده است: «انت وصی و خلیفتی من بعدی» (سلطان الواعظین، شبهای پشاور 1377: 318).

## مولی

لغت‌شناسان برای واژه «مولی» معانی متعددی نام برده‌اند. مانند: صاحب و مالک (جوهری، الصحاح، 1410: 2/ 181) ولایت و امارت (ابن درید، همان: 1/ 59) محب و دوست (زبیدی، همان: 1/ 1629). یاری کردن و یاری رساندن (ابن عماد، المحیط فی اللغ 1414: 2/ 218). رجوع از غضب (همان: 2/ 481). در سایه و ظل کسی (ابن درید، همان: 1/ 54) جانشین (همان: 1/ 228). آزاد کننده کسی (جوهری، الصحاح 1410: 1/ 444). استیلا و غلبه بر چیزی و کسی (سعدی، القاموس الفقهی، 1424: 1/ 388). ولایت در دین (ازهری، تهذیب اللغ 1421: 5/ 205) از بندگی و بردگی رهانیدن (همان، 10/ 234). و لپ‌نعمت (زبیدی، تاج العروس 1414: 1/ 8655). ملوک الارض که کنایه از رئیس کشور است (همان، 1/ 57).

مجموع معانی فوق را می‌توان در چهار معنا خلاصه کرد:

1. صاحب و مالک (جوهری، همان: 2/ 181)؛ 2. ولایت در دین (ازهری، همان: 5/ 205)؛ 3. دوستی و محبت؛ 4. خلافت و جانشینی (ابن درید، همان: 1/ 59). در لسان العرب آمده است: مولی به معنای ولایت و انتساب که از «ولاء» گرفته شده، هرگز توسط مردم قابل عزل و از بین بردن نیست و حدیث الولاء به همین معنا اشاره دارد (ابن منظور، همان: 15/ 405).
- در اصطلاح مولی، به معنای قائم مقام (بکایی، ترتیب اصلاح المنطق 1412: 1/ 287). جانشین و خلیفه است (عباسی، معاهد التنصیص علی شواهد التلخیص 1/ 309؛ فراهیدی، همان: 8/ 429) آمده است.

**نتیجه:** از تحقیق در واژه «مولی» چنین به دست آمد که مولی

برای معانی زیادی وضع شده و هرگاه بخواهیم آن را به یکی از معانی نامبرده حمل کنیم، باید قرینه لفظی، مقامی، متصل و یا منفصل در جمله وجود داشته باشد و الا استعمال آن بر یک معنا بدون قرینه صحیح نیست.

نظر نهایی این است که مولی به معنای ولایت، خلافت و امارت (ابن درید، جهره اللغ 1427: 1/ 59) است. ابتدا باید گفت: شاهد این مدعا معنای اصطلاحی است که معنای مورد نظر را

تأیید می‌کند. دوم، قرینه متصله تکرار جمله پیامبر (ص) «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؟ قبل از جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و پاسخ مثبت مردم به: «قَالُوا بَلِي» در داستان غدیراست. سوم، اقرار خلیفه دوم عمر بن خطاب پس از خطبه رسول خدا (ص) و اعلام ولایت علی (ع) از جانب آن حضرت است که عمر علی (ع) را به عنوان تبریک به امر ولایت و خلافت در آغوش گرفت و گفت: «هَذَا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» به قول فلسفه: «ادل الدلیل علی شی وقوعه» است. تبریک‌گویی خلیفه دوم در خارج به همین منظور محقق شده و از جمله او امر خلافت فهمیده می‌شود (ثعلبی، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن 1422: 4 / 92، ابن کثیر، البدایة و النهایة 1347: 5 / 229).

### خلیفه

خلیفه از ماده «خَلَفَ»، و جمع آن «خُلَفَاءُ» و «خُلَافَاءُ» به معنای پشت سر آمدن (زمخشری، اساس البلاغة 1 / 122). نائب شدن (همان: 1 / 15). جانشین و خلیفه چیزی (دایرة المعارف، معجم لغة الفقهاء 1422: 1 / 198). کسی (فیروز آبادی، القاموس المحیط 1422: 2 / 277). یا خانواده (زمخشری، همان: 1 / 15) است. ابی‌حاتم، آورده است: خلیفه از لغات فصیح عرب است (ابن سیده، المخصص 1413: 1 / 274) و در آن معنای فاعلی و مفعولی وجود دارد (فیومی، المصباح المنیر فی شرح غریب الکبیر، 1405: 3 / 116). خلیفه در اصطلاح به رئیس عالی کشور و به زبان عربی، «الامامة العامة» (دایرة المعارف، همان: 1 / 198). گفته می‌شود. در حکومت پادشاهی به آن پادشاه و در حکومت اسلامی به او رهبر، پیامبر، خلیفه و امام می‌گویند (فیومی، المصباح، 1405: 3 / 117). از این‌رو، به جانشین، خلیفه و وزیر، پیامبر اسلام خلیفه رسول الله گفته می‌شود (ابن منظور، لسان العرب 1405: 6 / 45). خلیفه به معنای جانشینی ریشه در قرآن دارد: خداوند در ابتدای آفرینش خلافت روی زمین را به بشر در رأس آنان حضرت آدم محول نموده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (زبیدی، تاج العروس، 1414: 1 / 990). پس از آفرینش این خلافت تا داود پیامبر دست به دست شده و خداوند فرموده است: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (همان). دستاورد تحقیق در واژه خلیفه این است که کلام پیامبر (ص) که درباره علی (ع) فرمود: «ان هذا اخي و وصيي و خليفتي فيكم» (سلطان الواعظین، شبهای پشاور 1377: 318). مراد جانشینی و



## منزلت

منزلت بر گرفته از واژه «نزول» و «نزل» فعل لازم و «انزل» فعل متعدی آن است. نزول به معنای فرود آمدن و از بالا به پایین قرار گرفتن (زمخشری، اساس البلاغه: 1 / 470). جای چیزی و کسی واقع شدن (همان) است. مثلاً گفته می‌شود: کلماتی چون «ابی»، «ضبابی» و «انصاری» نازل به منزله مفرد است (همان). یا می‌گویند: فلانی جای فلانی است. عرب به این اصطلاح چنین می‌گوید: «أَي هُمْ نُزُولٌ فِي نَاحِيَتِهِمْ» (زبیدی، همان: 1 / 6108). نایب مناب هم به همین معنا به کار گرفته می‌شود. منزلت در اصطلاح جای کسی قرار گرفتن است. مثلاً گفته می‌شود: گروهی جای گروهی استراحت کرده اند (ابن منظور، همان: 6 / 136). عرب می‌گویند: «فلان عندي باليمين أي بالمنزلة الحسنة وفلان عندي بالشمال أي بالمنزلة الدنيا» (دره الخواص في اوهام الخواص: 1 / 15). در حدیث میراث جد چنین آمده است: «إِنْ أَبَا بَكَرٍ أَنْزَلَهُ أَبَا»، «أَي جَعَلَ الْجَدَّ فِي مَنْزِلَةِ الْأَبِ وَأَعْطَاهُ نَصِيبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ» (ابن اثیر، النهاية في غريب الاثر: 1399: 5 / 104). بنابراین، مفهوم حدیث منزلت این است که علی (ع) جای پیامبر (ص) قرار گرفته است. یعنی هر منصب که برای پیامبر (ص) بوده به علی (ع) اعطا شده مگر آن منصب که در حدیث نفی شده که نبوت باشد. از این رو، علی (ع) تمام مقام پیامبر (ص) را در حکومت داری داراست به جز مقام نبوت.

## سند حدیث منزلت

حدیث منزلت را صحاح سته چون بخاری (بخاری، صحیح بخاری 1426: 735)، مسلم (مسلم، صحیح مسلم 1426: 979)، دار قطنی (دار قطنی، سنن الدار قطنی 1377: 2 / 42)، ترمذی، (ترمذی، سنن ترمذی 1408: 12 / 187)، نسائی (نسائی، سنن نسائی 1409: 5 / 12). به جز سنن نسائی آمده است. از آن گذشته، در دیگر مسانید مانند مسند احمد بن حنبل (احمد، مسند احمد بن حنبل 1400: 4 / 32). ابن ماجه (ابن ماجه، شروح سنن ابن ماجه: 1 / 107) مصنف ابن شیبه (ابن شیبه، مصنف ابن ابی شیبه 1414: 7 / 496). مستدرک حاکم نیشابوری (نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین للحاکم 1414: 10 / 379) سنن کبرای بیهقی (بیهقی، سنن کبرای بیهقی 1419: 9 / 40). دلائل النبوة بیهقی (بیهقی، دلائل

النبویة 1405: 5 / 294) نیز آمده است. بنابراین، حدیث منزلت در اکثر کتابهای روایی (صحاح)، تاریخ و مسانید به چشم می‌آید و کم کسی است که از آن سخن در میان نیاورده باشد. این نشان از صحت سند این روایت است و لذا تاکنون کسی در صحت حدیث منزلت شک و شبهه‌ای ایجاد نکرده است. از این‌رو، ابن ماجه می‌نویسد: این حدیث از نظر سند «متفق علیه» (ابن ماجه، شروح سنن ابن ماجه: 1 / 107) است. یعنی حدیث منزلت از نظر سندی در جایگاهی عالی قرار داد.

### طریق حدیث منزلت

حدیث منزلت به سه طریق نقل شده است. طریق اول: محمد بن بشار، غندر، شعبه، سعد، ابراهیم بن سعد، پدر سعد، نبی (ص) (بخاری، صحیح بخاری: 735: مسلم، صحیح مسلم: 979).

### بررسی رجال طریق اول

#### محمد بن بشار

مراد از محمد بن بشار، قاسم بن محمد بن بشار پدر ابی‌بکر بن الانباری النحوی و پسر برادر احمد بن بشار الانباری است. ایشان از احمد بن بشار عمویش و غندر بلاواسطه و از شعبه با یک و یا دو واسطه حدیث نقل می‌کند. بیشترین راویانی که او نقل می‌کنند عبارت‌اند از: غندر، وکیع، محمد بن ابی‌عدی، عبدالوهاب ثقفی، قطان، ابن مهدی، خالد بن حارث، ابی‌داود طیالسی و روح بن عباد. بزرگانی چون بخاری، مسلم، ابو داود، سجستانی، ابراهیم، حرب و .. (الاکمال: 2 / 82). از او حدیث نقل می‌کنند. صاحب غایة النهاية گفته است: القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن الانباری البغدادی والد ابی‌بکر بن الانباری ثقة (غایة النهاية في الطبقات القراء: 1 / 286). الإمام الکبیر والأستاذ الشهیر (همان: 378). ابوحاتم در توثیق او گفته است: او صدوق است. عجلی نیز گفته او ثقة کثیر الحدیث است (الوافی بالوفیات: 7 / 252). صاحب الوافی بالوفیات اضافه کرده که او راستگو، موثق، عارف به ادبیات و علوم غربیه بوده است. او در سال 405 ق وفات کرده و دارای کتابهایی چون کتاب خلق الإنسان، خلق الفرس، الأمثال، المقصور، الممدود، المذکر

والمؤنث، غریب الحدیث، شرح السبع الطوال است (همان: 212). ابو عیسی ترمذی گفته است: محمد بن بشار و ابراهیم بن ابی الوزیر ثقه اند (همان: 1 / 128). نسائی درباره او گفته است: او صالح است و ایرادی ندارد (همان: 9 / 62).

### غُنْدَرُ

کلمه غندر در کتب رجال مشترک بین چندین محدث است. مرحوم بخاری از غندر به محمد بن جعفر یاد کرده است (القاب الصحابه و التباعین فی الصحیحین: 4). مؤلف القاب الصحابه همین را پذیرفته است (همان). این غندر کسی است که بیشتر از شعبه نقل حدیث می‌کند (الانبا، علی قبائل الرواة، 14). هر چند برخی او را ابابکر احمد بن محمد بن عیسی، ملقب ب ه غندر، خوانده‌اند (تبصیر المتنیه بتحریر المشبه: 1 / 320). بنابراین، به نظر می‌رسد کلام حق همان است که صاحب القاب الصحابه نقل کرده، زیرا صاحب الاکمال نیز همین را پذیرفته است (الاکمال: 1 / 175). ابن معین گفته: غندر ثقة، با ورع و متقی بود (العبر فی خبر بن غیر: 1 / 58). خطیب او را حافظ و ثقه دانسته است. محمد بن جریر و ابوالقاسم البغوی از برقانی شنیده‌اند که در وصف غندر گفته است: او ثقة جلیل است و در مجلس درس دارقطنی و ابن مظفر حاضر می‌شده است (الوفائی با لوفیات: 1 / 273).

### شعبه

کلمه شعبه همانند «غندر» مشترک است بین اسید بن شعبه (تبصیر المتنیه بتحریر المشتبه: 1 / 5). مسلم بن شعبه (همان: 50). مغیره بن شعبه (همان: 67). شعبه بن زهیره جاهلی (همان: 188). سعد بن شعبه (الاکمال: 1 / 72). محمد بن شعبه ابن جوان (همان: 1 / 264). شعبه بن عکرمه (همان: 2 / 14). و غیره... اما به نظر می‌رسد مراد از این شعبه، مغیره بن شعبه باشد (التاریخ الکبیر 7 / 316). او صاحب رسول الله (ص) راستگوست، شیخ محمد بن اسحاق است و از جابر و غیر او (العبر فی خبر من غیر: 1 / 27). حدیث نقل می‌کند. لذا در باره او گفته‌اند: «لا بأس به». عفان تصریح کرده که او «ثقة» است (همان: 1 / 24).

### سعد بن ابراهیم (پدر)

این سعد بن وقاص قرشی، برادر ابی وقاص است. نام کوچک

ابیوقاص، مالک بن وهیب بن عبدمناف زهري بوده که در جنگ بدر به دست عمرو بن عبدود به شهادت رسیده است (ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: 1 / 387). بخاري و مسلم حدیث منزلت را از طریق شعبه، سعد بن ابراهیم، عن ابراهیم بن سعد بن ابیوقاص، از ابیوقاص نقل کرده اند (ابن کثیر، السیرة النبویة: 12 / 4). سعد بن ابراهیم کسی است که در وصف او چنین آمده است: «کان إماماً ورعاً کبیر القدر» (العبر فی خیر من غیر: 1 / 66). افراد زیادی از جمله احمد بن حنبل از ابراهیم بن سعد (الاصابة فی معرفه الصحابة: 3 / 157). حدیث نقل کرده اند و او بیشترین روایت را از پدرش و یا ابیجعفر نقل می‌کند و در این حدیث شعبه از او نقل حدیث کرده است (التاریخ الصغیر: 1 / 94).

#### ابراهیم بن سعد (پسر)

ابراهیم بن سعد بن ابیوقاص زهري مدنی از ثقات ابن حبان است (ثقات بن حبان: 4 / 4). او بیشتر از پدرش و اسامة بن زید و خزیمه بن ثابت حدیث نقل می‌کند. از او نیز پسر خواهرش سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف (غیر از سعد بن ابراهیم فوق) و حبیب بن ابی‌ثابت و أبو جعفر باقر (ع) حدیث حکایت می‌کنند. او ثقة و کثیر الحدیث است. لذا عجلي در توصیف او گفته است: او مدنی، تابعی، ثقة و از ثقات ابن حبان است (حافظ، تهذیب، 1415: 1 / 107).  
طریق دوم: حسن بن محمد بن اسحاق اسفرایینی، عمیر بن مرداس، عبدالله بن بکیر غنوی، حکیم بن جبیر، حسن بن سعد، علی (ع) رسول خدا (ص) (حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین 1414: 979).  
تفاوت طریق دوم با طریق اول این است: اولاً، در اینجا سعد از پدرش نقل نمی‌کند، بلکه پسر سعد مستقیماً از علی (ع) حکایت می‌کند. ثانیاً، افرادی که در سند بالا به سعد ختم می‌شوند با افرادی که به سعد متصل می‌شوند فرق می‌کنند. ثالثاً، در طریق اول، حدیث با جمله «حدثنا» و «قال» آمده، ولی در طریق دوم حدیث بیشتر با واژه «ثنا» ذکر شده است.

طریق سوم: ابو عبدالله حافظ، ابو عباس محمد بن یعقوب، احمد بن عبد الجبار، یونس، بن اسحاق، سالم بن عمیر، علبه بن زید، ابولیلی عبدالرحمن بن کعب، و عمرو بن حماد بن جموح، و عبدالله بن مغفل مزنی، عبدالله بن عمرو مزنی، هرمی بن عبدالله، عرباض بن ساریه فزاری (بیقھی، دلائل النبوة 1405: 5 / 294).  
علت ذکر طرق این است که ممکن است کسی بگوید: سند این روایت ضعیف است این‌گونه اشکالی اگر وجود نداشته باشد، ممکن

است اشاره به سند دوم و سوم داشته باشد. و الا در طریق اول هیچ کس تا به حال تردیدی نکرده و نخواهد کرد.

### گوناگونی الفاظ

حدیث منزلت با الفاظ مختلفی نقل شده است. اما در عین حال از نظر معنا همه متحد است و جمله « **بمنزلة هارون من موسي** » نیز در همه منابع یکسان است.

در اکثر منابع، ابتدای روایت با واژه‌های « **أما** » (بخاری،

صحیح بخاری، 1426: 735؛ مسلم، صحیح مسلم 1426: 979؛ ترمذی، سنن ترمذی 1408: 12/187؛ ابن حنبل، مسند احمد بن حنبل 1400: 4/32؛ بیهقی، سنن بیهقی 1419: 9/40؛ نیشابوری، مستدرک: 10/379). «**ألا**»، (ابن ماجه، سنن ابن ماجه: 1/107؛ نیشابوری،

همان: 10/379؛ بیهقی، دلائل النبوة: 5/294). «**انت**» (نسائی،

همان: 5/12؛ ابی‌شیبه، همان: 7/496). «**یا علی**» (ابن حنبل، همان: 4/32).

آغاز شده است. تفاوت لفظی نشان می‌دهد حدیث نقل به معناست. البته از نظر مفهومی تفاوت ماهوی به چشم نمی‌آید. هیچ کدام خلاف همدیگر نیستند، زیرا قرینه لفظیه و حالیه دلالت بر یک مطلب دارد: وجود حضرت امیرمؤمنان (ع) وزیر و خلیفه پیامبر اسلام است.

کلمات میانی حدیث با جمله‌هایی چون «**ترضی**»،<sup>(1)</sup> «**أن تكون مني**»، «**بمنزلة هارون من موسي**»<sup>(2)</sup> ادامه پیدا کرده است. بعد از آن کلمات «**إلا**» (ترمذی، سنن ترمذی 1408: 12/187، ح 3658؛ ابن حنبل، همان: 4/32، ح 1522؛ ابی‌شیبه، همان: 10/379؛ بیهقی، همان: 5/294). «**غیر**» (مسلم، صحیح مسلم: 979؛ بیهقی، همان: 9/40). «**نه غیر و نه إلا**» (بخاری، همان: 735، ح 3706؛ نسائی، همان: 5/12، ح 8436) است.

جمله‌های پایانی حدیث، «**لا نبوة بعدي**» (ترمذی، همان: 12/187، ح 3658؛ ابن حنبل، همان: 4/32، ح 1522، نیشابوری، همان: 10/379). «**لا نبی بعدي**» (مسلم، همان: 979؛ بیهقی، همان: 9/40؛ ابی‌شیبه، همان: 7/496، ح 15؛ نیشابوری، همان: 10/379؛ بیهقی، همان: 5/294). «**إلا انک لست بنی**»،<sup>(3)</sup> «**إلا و انت خلیفتي**»،<sup>(4)</sup> «**أنت ولیي في كل مؤمن بعدي**» (ابن حنبل، همان: 4/32، ح 1522) می‌باشد.

## دلالت حدیث منزلت

آیا حدیث منزلت می‌تواند دلیل ولایت بلافصل علی (ع) باشد؟ آیا شاهد بر برتری حضرت امیر (ع) بر دیگران است؟ آیا از این حدیث می‌توان بر خلافت حضرت امیر (ع) استفاده کرد؟ آیا حدیث اختصاص به زمان حیات پیامبر (ص) ندارد؟ چه ربطی به زمان پس از رحلت رسول الله (ص) دارد؟ مگر پیامبر (ص) دیگران را در جای خود نمی‌گذاشت؟ آیا پیامبر (ص) دیگران را از طرف خود به فرماندهی جنگ منصوب نمی‌کرد؟ آیا اگر کسی غیر از علی (ع) بود، پیامبر (ص) این جمله را درباره او نمی‌گفت؟ تفاوت علی (ع) با دیگران در چیست؟ در یک کلام این حدیث چگونه دلالت بر خلافت و ولایت علی (ع) پس از رسول خدا (ص) دارد؟

پژوهش با عنوان «خواستۀ موسی (ع) و پیامبر (ص) و موافقت الهی» آغاز شده است. آیا آن گونه که موسی (ع) آن را از خداوند خواسته، پیامبر (ص) نیز آن را برای علی (ع) طلب نموده است؟ خداوند نیز وزارت هارون را برای موسی (ع) و علی (ع) را بر رسول خدا (ص) پذیرفته است. آیا وزارت غیر از خلافت و ولایت به معنای دوستی است؟ این سؤال، عنوان «وزارت، ولایت و خلافت» را به خود اختصاص داده است. مگر حدیث منزلت اختصاص به جنگ تبوک ندارد؟ حدیث چگونه میان زمان حیات و زمان رحلت پیامبر (ص) ارتباط ایجاد می‌کند؟ پسرمان فوق عنوان «حدیث منزلت و جنگ تبوک» را به بررسی می‌کند. سؤال دیگر این است: چرا موسی (ع) و محمد (ص) وزارت و ولایت را اختصاص به اهل و خویشاوندان خود منحصر کرده‌اند؟ مگر دیگران به اندازه هارون و علی (ع) نبودند؟ وجه اختصاص چیست؟ این سؤال عنوان «وزارت و خلافت، اهلیت» را به خود اختصاص داده است. در مرحله پسین به این پرسش‌ها می‌پردازیم که وجه اشتراک هارون و موسی (ع) و ویژگی‌ها آن دو چیست که پیامبر (ص) علی (ع) را به هارون نبی تشبیه کرده است. این بحث با عنوان «ویژگی‌های مشترک هارون و علی (ع)» در قرآن آمده است که موسی پس از آنکه وزارت برادرش هارون را از خدا خواست، عرضه داشت: او را در امر من شریک گردان: «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» (طه: 32). مراد از این امر چیست؟ آیا علی (ع) هم با نبی الله در امر نبوت شریک بوده است؟ وجه اشتراک هارون و علی (ع) در چیست؟ این مبحث تحت عنوان: «شراکت هارون (ع) با موسی (ع) و علی (ع) با پیامبر (ص)» بحث را پی گرفته است. این پرسش نیز مطرح است: چرا هارون و علی (ع) در وزارت موفق نشدند؟ چرا بنی‌اسرائیل هارون را کنار زدند و امت پیامبر علی (ع) را پس از مرگ رسول خدا (ص) رها کردند؟ این سؤال عنوان «موانع سر راه هارون، موانع سر راه علی (ع)» آمده

### درخواست موسی (ع) و پیامبر (ص) و موافقت الهی

خداوند سؤالی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. از این جهت است هر آنچه موسی (ع) از پروردگار تنها نموده، با اجابت از سوی محبوب همراه شد. فخر رازی می‌گوید: آن امور هشت‌گانه‌ای (چون شرح صدر (طه: 25). آسانی امر «رسالت» (طه: 26). برطرف ساختن لکنت زبان (طه: 27). فهماندن سخن (طه: 28). درخواست وزیر (طه: 29). وزارت برای خانواده (طه: 29). اختصاص وزارت و خلافت برای هارون (طه: 30). هارون پشتوانه موسی (طه: 31) شرکت هارون در امر نبوت و حکومت با موسی (طه: 32) که حضرت موسی از خداوند خواسته، پروردگار همه را برآورده نموده (فخر رازی، مفاتیح الغیب 1307: 22/46) و فرموده: «**قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى**؛ ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد» (طه: 36). آنچه در خواسته موسی (ع) برجسته است، وزارت در حکومت برای برادرش هارون است: «**وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ هَارُونَ اَخِي**» (طه: 29 - 30).

روزهای ابتدای وحی بود و آیات پس از دیگری نازل می‌شد. رسول خدا (ص) مشاهده نمود موسی برای خود وزیر خواسته: «**وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ**؛ هارون اخی»، خداوند هم آن را پذیرفته و امضا نموده است: «**قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى**». جمعی از علما گفته‌اند: اباذر و اسماء بنت عمیس (همسر ابابکر) نقل کرده‌اند: هنگام نماز ظهر سائلی برخاست و خواهش کمک کرد. احدی به او چیزی نداد؛ جز علی (ع) که در هنگام رکوع انگشتر را از دست در آورد و به او اعطا نمود. پیامبر (ص) وقتی این صحنه را مشاهده کرد، رو به آسمان نمود و عرضه داشت: «**اللهم ان اخي موسي سئلك فقال رب اشرح لي صدري و يسر لي امري**... فانزل عليه قرآناً ناطقاً سنشد عضدك باخيك و نجعل لكما سلطاناً فلا يصلون اليكما». آنگاه عرض کرد: «**اللهم انا محمد صفيك و نبيك فاشرح لي صدري و يسر لي امري و اجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشدد به ازري**». اباذر گفته است: به خدا سوگند، هنوز دعای پیامبر (ص) تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد و آیه «**اِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُوْنَ**» (مائده: 55) را بر آن حضرت نازل نمود. ابن عباس گفته است: صدای منادی را شنیدم که گفت: «**يا احمد قد اوتيت ما سئلك**» (سلطان الواعظین، شبهای پشاور 1377: 306). سیوطی نیز گفته است: پیامبر اسلام (ص) در هنگام نزول این آیات از خداوند خواست که علی وزیر او باشد

تا به وسیله او پایه‌های حکومت اسلامی را محکم سازد: « **اللهم اشدد أزرى بأخي علي** .» سیوطی در ادامه می‌گوید: خداوند نیز دعای او را اجابت کرد (سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور 1421: 4 / 295).

مسلمانان بر این باورند که آیه « **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ** ؛ (نجم: 3) . از روی هوا و خواسته نفس سخن نمی‌گوید و آنچه را درخواست می‌کند و یا می‌گوید وحی الهی است: « **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** » (نجم: 4) .

بنابراین، میان خواسته خدا و رسولش اتحاد و هماهنگی وجود دارد. وقتی پیامبر (ص) خواسته‌اش این است: « **اللهم اشدد أزرى بأخي علي**»، خداوند در پاسخ خواسته رسولش فرمود: « **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** » (مائده: 67) . از کجا این هماهنگی فهمیده می‌شود؟ سنت رسول خدا این است: « **أَلَا تَرْضَىٰ أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي** » (ترمذی، همان: 12 / 187، ح 3658؛ ابن حنبل، همان: 4 / 32، ح 1522؛ نیشابوری، مستدرک: 10 / 379) . سنت قرآن نیز این است: « **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** » (مائده: 67) . هماهنگی بالاتر این تهدید است: « **وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** » (همان) . در این راه از دسیسه دشمنان نهراس، زیرا خداوند تو را از هر گزندی حفظ خواهد نمود: « **وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** » (همان) . فخر رازی (فخر رازی، همان: 12 / 401) . ثعلبی، الکشف و البیان 1422: 4 / 92؛ ابن حنبل، همان: 1 / 84) . احمد بن حنبل (ثعلبی، همان: 4 / 92؛ ابن حنبل، همان: 5 / 370) . سیوطی (سیوطی، همان: 2 / 298) . نیشابوری (نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان 1398: 2 / 616) ، ابن ابی‌حاتم (ابن ابی‌حاتم، تفسیر القرآن العظیم 1420: 4 / 1172) و دیگران گفته‌اند: وقتی آیه « **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**» (مائده: 67) نازل شد، پیامبر جمعیت همراه را در غدیرخم جمع نمود فرمود: « **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟** » همگی گفتند: « **بلى يا رسول الله!** » دوباره فرمود: « **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟** » همه جواب دادند: « **بلى يا رسول الله!** » سپس فرمود: « **هذا علي (ع) مولى من أنا مولاه اللهم! وال من والاه و عاد من عاداه.** » پس از ختم کلام رسول خدا (ص) عمر بن خطاب، علی (ع) را در آغوش گرفت و گفت: « **هنيئاً لك يا ابن ابى‌طالب اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة** » سیوطی حدیثی را از ابن مردویه و ابن مسعود نقل کرده که این دو نفر گفته‌اند: ما در زمان پیامبر (ص) و در حضور آن حضرت آیه را این‌گونه قرائت می‌کردیم: « **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنْ عَلِيًّا مولى** »



المؤمنين وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (سيوطي، الدر المنثور في تفسير المأثور: 2 / 298).

بنابراین، در خواست وزارت برای هارون و علي (ع) از طرف پیامبران الهي آن هم توسط وحی به اجابت پروردگار مقرون است و هر دو ماجرا در سنت و کتاب الهي (قرآن) ریشه دارد و از این جهت قابل انکار و از بین رفتنی نیست. انکار آن از ضروریات دین به حساب می‌آید و نتیجه انکار ضروریات دین و حکم آن نزد همه مسلمانان معلوم و آشکار است.

### وزارت، خلافت و ولایت

در عنوان «درخواست موسی (ع) و پیامبر (ص) و موافقت الهي» تحقیق به این نتیجه رسید که وزارت و ولایت علي ریشه در قرآن دارد. قرآن از نظر سند محکم و ثابت و حدیث منزلت و ولایت نیز از منظر سند متفق علیه است. آیا دلالت حدیث منزلت به پای اتقان سند می‌رسد؟ اکثر دانشمندان بر این باورند آیه ابلاغ و حدیث منزلت در شأن و فضیلت علي بن ابیطالب نازل شده است. اما کدامین فضیلت؟ حضرت بر چه کسی افضل است؟ در این مقام، عده‌ای سکوت کرده‌اند و یا در مقام توجیه بر آمده‌اند و وزارت را غیر خلافت و مولا را به معنای دوستی گرفته‌اند. آیا وزارت منهای خلافت و مولا به معنای دوست است؟ یا مراد خلافت و رهبری است؟

برخی گفته‌اند، بین وزارت و خلافت تفاوت وجود دارد لذا حضرت علي (ع) وزیر پیامبر (ص) بوده، اما خلیفه رسول خدا نیست ابن ماجه، شروح سنن ابن ماجه: 1 / 107). این اندیشه هم از منظر قرآن و هم از دیدگاه سنت قطعی‌تر مردود است.

### قرآن

اما قرآن این اندیشه را باطل شمرده است، زیرا کتاب الهي در یک جا وظیفه هارون نزد موسی را وزارت شمرده: «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي» (طه: 29 - 30). در جای دیگر مأموریت هارون را پیش موسی خلافت قلمداد نموده است: «... وَ قَالَ مُوسَى لِبَإَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف: 142). آیا بین این دو آیه اختلاف مفهومی وجود دارد؟ یعنی وزارت غیر از خلافت است؟ یا هر کدام مصداق و مفسر دیگری است؟ اگر بین این دو واژه - وزارت و خلافت - اختلاف مفهومی وجود داشته باشد، قرآن دچار تناقض‌گویی شده و شأن قرآن از تناقض به دور است. اگر گفته شود، هارون در ابتدای

امر برای موسی وزیر و پس از سفر او به کوه طور خلیفه بوده است. این ادعا بدون دلیل است، زیرا قرآن و تاریخ نه تنها آن را تأیید نکرده‌اند، بلکه خلاف آن را قائل‌اند. اگر هم کسی بگوید: حضرت علی (ع) در زمان حیات رسول خدا (ص) وزیر بوده، اما پس از مرگ او خلیفه نیست، در این صورت تناقض بین قرآن و سخن رسول خدا (ص) به وجود می‌آید. حال آنکه قرآن این تناقض را مردود می‌شمارد: «**وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ**» (نجم: 3) بلکه سخن رسول خدا (ص) وحی است: «**إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**» (نجم: 4). قرآن نیز کلام وحی است. مگر اینکه نظر مشرکان و کفار را بپذیریم: «... **إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**» (انعام: 25)، «... **وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ**» (قلم: 51). در این فرض بحث از موضوع خارج می‌شود و دیگر جای سخن نیست. اما اگر قرآن را وحی الهی و سخن پیامبر (ص) را برگرفته از وحی و او را معصوم بدانیم، آن‌گونه که قرآن دانسته است، در این صورت حدیث منزلت و ولایت مفهوم پیدا می‌کند.

اول. همگان می‌دانند قرآن توصیف خاصی از پیامبر (ص) نموده و میان سخن گفتن رسول خدا (ص) و مردم تفاوت قائل است، مردم از روی هوا و هوس سخن می‌رانند و اما نطق پیامبر (ص) از روی هوسرانی نیست: «**وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ**» (نجم: 3). بلکه سخن رسول خدا (ص) وحی است: «**إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**» (نجم: 4). دوم. قرینه‌ی حالیه موجود است که پیامبر (ص) عقل کل و کل العقل است. فرد عادی سخنی بر خلاف واقع و حقیقت نمی‌گوید و تشبیهی نمی‌کند که وجه شبه بین مشبه به و مشبه نباشد؛ چه رسد به رسول خدا (ص) که عقل کل است و سخن او وحی. مگر می‌شود هارون وزیر موسی باشد و علی (ع) این مقام را نسبت به پیامبر (ص) نداشته باشد و یا هارون خلیفه موسی در سفر کوه طور باشد، ولی علی (ع) خلیفه پیامبر (ص) نباشد و بدون وجه شبه پیامبر (ص) علی (ع) را به هارون تشبیه کند؟ اگر وجه شبیهی در کار نیست و کلام رسول خدا بی‌وجه است، چرا نبوت را از علی (ع) بر داشته است؟ در حدیث ولایت، پیامبر جمعیت چند هزار نفری را برای امر کوچکی چون دوستی با علی در آن گرمای سوزان گرد آورد، باید امر مهمی در کار باشد که خداوند به پیامبر (ص) دستور ابلاغ آن را داده است: «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ**». پیامبر (ص) اگر ابلاغ نکند، مساوی با نادیده گرفتن زحمات بیست و چند ساله اوست: «**وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**» رسول خدا از ابلاغ آن نیز احساس نا امنی می‌کند. آیا رساندن دوستی علی (ع) پیامد ترس را به همراه دارد؟ یا رهبری امت ترس‌آورد است، زیرا قدرت‌طلبان با آن مخالفت می‌کنند: «**وَ**

و **اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** « خدانود به پیامبرش تضمین می‌دهد: » و **اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** « (سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور: 298 / 2). در دوستی حتی عاقلان غیر معصوم ضمانت نمی‌گیرند چه رسد به رسول خدا.

سوم. قرینه متصله در کلام پیامبر (ص) نهفته است. رسول خدا در حدیث منزلت، وزارت، خلافت و جانشینی را برای علی (ع) جایز شمرده و نبوت را از او سلب کرده، زیرا رسول خدا، پیامبر خاتم و دین او هم دین خاتم است و پس از او دینی و پیامبری وجود ندارد. در حدیث ولایت نیز رسول خدا دو مرتبه از مردم اقرار گرفت: «**أأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟**» آیا کسی تا کنون پیدا شده که بگوید مراد از اولی به نفس پیامبر (ص) نسبت به مؤمنان دوستی است، قطعاً مراد ولایت امری است و پیامبر حتی از خود مؤمنان نسبت به خود آنان سزاوارتر است. این جمله را پیامبر (ص) برای چه یادآور شده است؟ آری، علی (ع) پس از او نسبت به مؤمنان ولایت امری دارد. اگر این است که هست، قطعاً مراد وزارت خلافت و موی ولایت و رهبری است. چهارم. اگر پیامبر (ص) در توصیف علی (ع) فقط این دو جمله وزارت و ولایت را فرموده بود، و دیگر سخنی از او در میان نمی‌آورد، جای شک و توجیه وجود داشت. رسول خدا (ص) در جاهای دیگر و در فرصتها و مناسبتها، علی (ع) و ولایت او را به مردم معرفی کرده است.

علی (ع) نفس پیامبر (ص) و پیامبر (ص) جان علی (ع) است: «**أَنْ عَلِيًّا مَنِي وَ اَنَا مِنْهُ...**» (خراسانی، الاحسان فی تقریب صحیح بن حبان 1424: 1820، ج 9692). بر این مبناست هر آنچه رسول خدا برای خویش می‌خواست، برای او می‌طلبید: «**يَا عَلِيُّ اِنِّي اَرْضِي لَكَ مَا اَرْضِي لِنَفْسِي**» (دار قطنی، سنن الدار قطنی، 1377: 2 / 42). وقتی خداوند یگانگی بین علی (ع) و پیامبر (ص) را احساس کرد، بین آن دو عقد اخوت خواند: «**أَخِيْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ**» (ابن اثیر، اسد الغابة 1409 / 2 296). پیامبر (ص) نیز به پیروی خداوند بین خویش و علی (ع) در جمع مؤمنان برادر خوانده شد: «**قَالَ لَعَلِّي: أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَخِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَفْسِهِ**» (حافظ، تهذیب التهذیب 1415: 7 / 339 و 402) پیامبر (ص) ولایت بر همه مؤمنان داشت: «**أأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟**» علی (ع) را ولی مؤمنان پس از خویش قرار داده است: «**أَنْ عَلِيًّا مَنِي وَ اَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَ لِي كُلُّ مَوْءَمِنٍ مِّنْ بَعْدِي**» (خراسانی، همان: 1820، ج 9692). زیرا علی (ع) پرچمدار هدایت: «**أَنْ عَلِيًّا رَأْيَةُ الْهُدَى...**» (حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل 1411: 1 / 249). برادر، وزیر، وصی، وارث، خلیفه و جانشین پیامبر پس از اوست: «**أنت أخي و وزيري و وصي و وارثي و خليفتي من بعدي**» (سلطان

الواعظین، همان: 317، مسند احمد بن حنبل: 111، 159، 333؛ طبري، تفسیر طبري: 2 / 217؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه: 2 / 22؛ بیهقی، حلی، سیرة الحلبیة: 1 / 381؛ نسائی، سنن نسائی: 6 / ح 65؛ نیشابوری، مستدرک: 30 / 132؛ بلخی حنفی، ینابع المودة: 31).

**پنجم.** گفته شد وزیر در لغت به مفهوم ثقل و سنگینی است (ابن درید، جهرة اللغة: 1 / 386؛ اساس البلاغ: 2 / 15، ابن اثیر، النهاية فی غریب الاثر 1399: 5 / 392). از آن جهت وزیر را وزیر می‌گویند که کارهای عمده، مهم و سنگین را از دوش پادشاه و رئیس بر می‌دارد و خود آن را متحمل می‌شود. این واژه در اصطلاح نیز به معنای جانشین و خلیفه، ولایت و حکومت‌داری است (همدانی، سیره رسول الله 1373: 1 / 81). شاهد آن آیه «**واجعل لی وزیراً من أهلي هارون أخی**» (طه: 29).

است. پیامبر (ص) تمام اینها را برای علی (ع) در یک کلام فرمود: «**أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى**» «پیامبر (ص) به جای وزارت از واژه خلافت سخن به میان آورده است: «**انت وصيي و خليفتي من بعدي**» (سلطان الواعظین، همان: 318).

اما واژه ولی، درست است که معانی متعددی دارد، ولی یکی از معانی آن ولایت و امارت (ابن درید، همان: 1 / 59) است. جمله پیامبر: «**أأست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟**» قرینه بر ولایت و امارت است. از آن گذشته، معنای اصطلاحی آن «جانشین و خلیفه» است (مشاهد التنصيص علی شواهد التشخيص: 1 / 309؛ خلیل، العین 1414: 8 / 429).

بنابراین، بررسی و تحقیق فوق‌نشان می‌دهد که بین واژگان وزارت، خلافت و ولایت نه تنها از نظر لغت، اصطلاح، قرآن و سنت قطعیه اختلاف مفهومی وجود ندارد، بلکه نوعی هماهنگی و اتحاد مفهومی جدی بر آنها حاکم است.

### حدیث منزلت و جنگ تبوک

برخی بر این باورند که حدیث منزلت مخصوص جنگ تبوک است و دلیل بر خلافت علی (ع) پس از مرگ رسول الله (ص) نمی‌شود (ابن ماجه، شروح سنن ابن ماجه: 1 / 107، ح 115). لذا گفته‌اند، حدیث منزلت دلیلی مطلوبی برای اثبات خلافت بلافصل علی (ع) بعد از پیامبر (ص) نیست. زیرا این حدیث جنبه خصوصی دارد و در غزوة تبوک گفته شده و دلیلی بر عمومیت آن اقامه نشده است (سلطان الواعظین، همان: 310). اول. واژه «منزلت» اضافه به

سوی علم (هارون) شده و چنین اضافه‌ای افاده عموم می‌کند. دوم. هر منزلت و جایگاه که هارون نزد موسی داشته، علی (ع) پیش پیامبر (ص) داشته است. سوم. جایگاه هارون نزد موسی مقید به زمان حیات موسی نبوده، بلکه اطلاق آن اقتضای پس از مرگ را دارد. چهارم. از آن گذشته، تبادر وزارت و خلافت بیشتر پس از مرگ است. پنجم. اگر عمومی در کلام نبوده، استثنای متصل «**الا انه لا نبي بعدي**» مفهوم نداشت (همان). ششم. در علم اصول و فقه ثابت شده مورد مخصص نمی‌تواند بشود و عند الشك الغاي خصوصیت می‌کنیم. الغاي خصوصیت یکی از کاربردی‌ترین قواعد اصولی و فقهی است. هفتم. منزلت علی (ع) به هارون مخصوص جریان جنگ تبوک نیست و بارها قبل از آن، توسط پیامبر اسلام (ص) اعلام شده است مانند:

1. در جریان دختر حمزه سیدالشهدا، هنگامی که نزاع بین جعفر و علی (ع) در افتاد پیامبر (ص) فرمود: «**يا علي انت مني بمنزلة هارون (شرف الدين، مناظرات ترجمه المراجعات 1424: 191)**».
2. روزی ابابکر و عمر و ابو عبیده بن جراح نزد رسول خدا آمدند. حضرت که بر علی (ع) تکیه داده بود، دست بر شانه او گذاشت و فرمود: «**يا علي انت اول المؤمنين ايماناً و اولهم اسلاماً و انت مني بمنزلة هارون من موسي**» (همان: 192).
3. در روز دوم برادری (مواخات)، وقتی پیامبر (ص) میان انصار و مهاجر عقد اخوت خواند و میان خود و علی (ع) عقد برادر جاری نمود، برای تفضیل او بر دیگران فرمود: «**ما اخترتك الا لنفسي و انت بمنزلة هارون من موسي غير انه لا نبي بعدي انت اخي و وارثي...**» (ابن حنبل، مسند احمد 1400: 5 / 31).
4. هنگامی که آیه «**و انذر عشيرتک الاقربین**» (شعراء: 214) نازل شد، پیامبر اسلام (ص) چهل نفر از برزگان و اشراف خویشاوندان خویش را جمع نمود. حضرت پس از صرف غذا برخاست و پس از مقدماتی سخن خویش را به گوش سران قوم رساند و فرمود: **يا بني عبد المطلب ان الله بعثني بالحق كافة و اليكم خاصة و انا ادعوكم الي كلمتين خفيفتين علي اللسان و ثقلتين علي الميزان تملكون بهما العرب و العجم و تنقاد لكم بهما الامم و تدخلون بهما الجنة و تنجون بهما من النار شهادت ان لا اله الا الله و اني رسول الله فمن يجبني الي هذا الامر و يوازرني الي القيام به يكون اخي و وزيرني و وارثي و خليفتي من بعدي** (سلطان الواعظین، همان: 317؛ ابن حنبل، همان: 111، 159، 333؛ طبری، تفسیر طبری: 2 / 217؛ ابن ابی‌الحدید، همان: 2 / 22؛ بیهقی، سنن و دلائل، تاریخ ابوالفدا: 1 / 116؛ حلی،

سيرة الحلبية : 1 / 381؛ نسائي، سنن نسائي : 6، ح 65،  
نیشابوري، مستدرک : 30 / 132؛ بلخي حنفي، ینابع  
المودة : 31).

پیامبر جمله اخیر «... یكون اخی و وزیري و وارثي و خلیفتي من بعدی» را سه مرتبه تکرار نمود. در هر سه مرتبه، احادی جز علی بن ابی طالب جواب نداد و عرضه داشت: «انا انصرک و وزیرک یا نبی الله». پس پیامبر او را نوید داد و فرمود: «ان هذا اخی و وصیي و خلیفتي فیکم». در برخی از عبارات آمده است: «انت وصیي و خلیفتي من بعدی» (سلطان الواعظین، همان: 318).

این چهار شاهد تاریخی نشان می‌دهد که جمله رسول خدا (ص) که به علی (ع) فرموده: «أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي» اختصاص به جنگ تبوک و حیات رسول الله ندارد، بلکه بارها گفته شده و دلیل بر خلافت علی (ع) پس از پیامبر است.

#### اهلیت، وزارت و خلافت

پرسمانی که در داستان موسی و پیامبر اسلام (ص) طرح می‌شود این است: چرا موسی هارون را: «واجعل لي وزيراً من أهلي هارون أخي» (طه: 29 - 30). و رسول خدا (ص) علی (ع) را «أنت مني بمنزلة هارون من موسى» (ترمذی، سنن ترمذی : 12 / 187 ح 3658، ابن حنبل، همان: 4 / 32) از میان مردم، خانواده و اهل خود برای وزارت و خلافت انتخاب کردند؟ آیا بهتر نبود آنان که نبی و رسل بودند، وزیر و خلیفه را از میان مردم بر می‌گزیدند؟ تا اختلافی بین امت پیش نمی‌آمد؟

لیاقت، کاردانی و دلسوزی از اهم وظایف رهبران به حساب می‌آید. و این خواسته همگانی اختصاص به مکتب الهی ندارد. در مفهوم‌شناسی روشن شد که یکی از علتهای انتخاب خلیفه و وزیر این است که کاردان، دلسوز، مشهور، تام و کامل باشند (خلیل، العین: 1 / 323). شکی نیست که در خلافت و وزارت مقام بزرگ، همفکری میان خلیفه و مخلف‌عنه از ضروریات حکومت است. بدین سان، حضرت موسی هارون (فخر رازی، همان: 22 / 45) و رسول خدا (ص) علی (ع) را برگزیدند (ابن ماجه، شروح سنن ابن ماجه : 1 / 107، ح 115؛ ابن اثیر، اسد الغابة: 2 / 296). زیرا آن دو در زمان خود سرآمد بودند. بر همین اساس، سعی شده برخی از ویژگیهای عمده آن دو بر دیگران در مبحث «ویژگیهای مشترک هارون و علی (ع)» آورده شود.

## ویژگیهای مشترک هارون و علی

1. فصاحت در بیان ، آن دو فصیحان زمان بودند: موسی در وصف هارون در پیشگاه خداوند عرضه داشت: « وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً » (قصص: 34) علی (ع) فرمود: « إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْباً عَقُولاً وَلِسَاناً صَادِقاً نَاطِقاً » (سیوطی، تاریخ خلفاء ، 1371: 1/75).

2. اهل خانواده پیامبر بودن . موسی عرضه داشت: « وَاجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي » (طه: 29 - 30). علی (ع) به حکم آیه تطهیر « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً » (احزاب: 33). اهل خانواده پیامبر است (فخر رازی، همان: 5/168؛ بغوی، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن: 3/637؛ نووی، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید 1417: 2/254، ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز 1422: 4/384؛ بغدادی، الباب التأویل فی معانی التنزیل 1415: 3/425). ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است: همراه پیامبر بودیم. رسول خدا (ص) هر روز وقت نماز در خانه علی می ایستاد و می فرمود: « السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته أهل البيت ؛ إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً » (احزاب: 33).

آیه دلالت صریح دارد که علی (ع) جزو اهل بیت پیامبر (ص) بوده است و لذا صدقه بر آنان حرام است (سبل الهدی و الرشاد: 11/14).

3. پشتوانه پیامبر بودن. هارون برای موسی پشتوانه بود، آنجا که موسی از خداوند خواست: « أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي » (طه: 31) علی برای پیامبر پشتوانه بوده است: « اللَّهُمَّ أَشَدُّ أَرْزِي بِأَخِي عَلِي » (سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور: 4295).

4. بهترین وزران. هارون برای موسی بهترین وزیر و برترین یاور بوده است: « ان هارون نعم الوزير و المعین لی فیما أمرتني به » (حقی بروسوی، تفسیر روح البیان: 5/380) علی (ع) نیز همواره حامی دین و پیامبر (ص) بوده است. لذا پیامبر (ص) در دو جا از علی (ع) چنین توصیف عجیبی کرده است: یکی اینکه عده ای گله مند شدند که علی (ع) سختگیر است. رسول خدا (ص) فرمود: از علی شکایت نکنید که او در ذات خدا از همه کس خشن تر است: « لا تشکوا علیاً فوالله إنه لآخشن فی ذات الله أو فی سبیل الله » (سیوطی، تاریخ خلفاء: 1/70). دوم جنگ و جدال او در اسلام برای پیاده شدن قرآن بوده است: « إنک تقاتل علی القرآن کما قاتلت

**علی تنزیله** «(همان). همین است که پیامبر (ص) میان علی (ع) و قرآن اتحاد قائل است: «**علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض**» (همان). معلوم می‌شود، علی (ع) بهترین وزیر و عالی‌ترین مشاور برای پیامبر بوده است.

**6. موجب سعه صدر بودن.** هارون موجب سعه صدر موسی شده است:

«**وَ یَضِيقُ صَدْرِي ...**» (شعراء: 13). علی (ع) نه تنها برای پیامبر (ص) بلکه برای همگان مایه خیر و برکت است. از این‌رو، اکثر تاریخ‌نویسان بر این باورند که قرآن هرچا از علی سخن به میان آورده، از او به خیر و نیکی یاد کرده است: «**ولقد عاتب الله أصحاب محمد في غير مكان (في القرآن) وما ذكر علیاً إلا بخیر**» (همان). در حدیث صحیح است که پیامبر فرموده: نگاه کردن به علی (ع) و یاد او عبادت است: «**قال، النظر إلى علی عبادة**» (همان). فلسفه آن نیز همان سعه صدر بودن علی (ع) برای پیامبر (ص) و مسلمانان است.

**7. رحمت الهی.** وجود هارون برای موسی رحمت محسوب می‌شده است.

لذا قرآن فرموده است: «**وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ**

**نَبِيًّا**» (مریم: 53). طبرانی نقل کرده است: هرگاه رسول خدا

غضبناک می‌شد، جز علی کسی نمی‌توانست با او سخن بگوید «**إذا غضب لم یجترئ أحد أن یکلمه إلا علی**» (سیوطی، همان: 70 / 1). این بخش تاریخ نشان می‌دهد که وجود علی (ع) برای پیامبر (ص) موجب آرامش خاطر و رحمت بوده است. همان‌گونه که پیامبر (ص) رحمت للعالمین است، علی (ع) هم رحمت است. لذا رسول خدا (ص) وجود علی (ع) را همانند وجود خویش فرض کرده است: «**أَنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَ لِي كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي**» (خراسانی، همان: 1820، ح 9692) رسول خدا (ص) دوستی علی (ع) را مساوی با دوستی خود و خدا دانسته است: «**من أحب علیاً فقد أحبني ومن أحبني فقد أحب الله**» (سیوطی، همان: 70 / 1). پیامبر (ص) دشمنی علی (ع) را مرادف دشمنی خود و خدا فرض کرده است: «**و من أبغض علیاً فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله**» (همان). آزار و ازیت علی آزار و ازیت رسول خداست: «**من آذى علیاً فقد آذاني**» (همان).

**8. همنام بودن فرزندان.** فرزندان علی (ع) همنام اولاد

هارون‌اند. موسی سه پسر به نامهای «شبر، شبیر و مشبر» داشت که اسمهای فرزندان علی «حسن، حسین و محسن» نیز هم معنا و همانند اسمهای فرزندان موسی است (شرف‌الدین، مناظرات، ترجمه المراجعات: 197).

**9. ادا کننده دین پیامبر.** اگر هارون بعد از موسی می‌ماند،

ادای دین می‌کرد. همان‌گونه که علی (ع) ادای دین پیامبر (ص) کرده است: «**انت... تقضي دینی و تنجز موعدي وتبري ذمتي**» (همان):



پس به صراحت قرآن، هارون برادر، اهل خانواده، وزیر، خلیفه و جانشین موسی بود: «**وَجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي**» (طه: 29 - 30). علی نیز برادر (سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور: 4 / 295). جزو و اهل خانواده (فخر رازی، همان: 25 / 168؛ بغوی، همان: 3 / 37؛ نووی، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید: 2 / 254؛ ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز 1422: 4 / 384؛ بغدادی، لباب التأویل فی معانی التنزیل 1415: 3 / 425). وزیر (ترمذی، سنن ترمذی: 12 / 187، ح 3658، ابن حنبل، همان: 4 / 32). خلیفه (ابن حنبل، همان: 4 / 32، ح 1522). وی (همان). جانشین (سلطان الواعظین، همان: 317؛ ابن حنبل، همان 111، 159، 333؛ طبری، تفسیر طبری: 2 / 217؛ ابن ابی‌الحدید، همان: 2 / 22؛ حلی، سیرة الحلبیة: 1 / 381؛ نسائی، سنن نسائی: 6 / 65؛ نیشابوری، مستدرک: 30 / 132؛ بلخی حنفی، ینابع المودة: 31). وارث (سلطان الواعظین، همان: 317؛ ابن حنبل، همان: 111، 159، 333؛ طبری، تفسیر طبری: 2 / 217؛ ابن ابی‌الحدید، همان: 2 / 22؛ بیهقی، سنن و دلائل، تاریخ ابوالفدا: 1 / 116، حلی، سیرة الحلبیة: 1 / 381، نسائی، سنن نسائی همان: 6، ح 65؛ نیشابوری، مستدرک: 30 / 132؛ بلخی حنفی، ینابع المودة: 31). پیامبر اسلام (ص) بوده است.

### وجه امتیاز، شراکت هارون با موسی و علی با پیامبر

پرسش دیگری که می‌توان از کار حضرت موسی کرد این است که هارون در امور حکومت و رسالت تا چه اندازه شریک او بوده است: «**وَ أَشْرَكَ فِي أَمْرِي**؛ و او (هارون) را شریک کارم گردان» (طه: 32). مراد از شراکت هارون با موسی در چیست؟ در اینجا پنج دیدگاه وجود دارد

#### 1. نبوت

فخر رازی می‌گوید: مراد از «امر» نبوت است و آیه «**كَيْ نَسْبَحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا**» اشاره به همین دارد (فخر رازی، همان: 22 / 45). ابن جوزی به صراحت می‌گوید مراد شراکت در نبوت است (ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر 1222: 3 / 157). مرحوم طبری قائل به نبوت است و می‌گوید موسی از خداوند درباره هارون این را خواسته است: «ای و اجعله نبیا مثل ما جعلتني نبیا، و أرسله معي إلى فرعون» (طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن: 16 /

## 2. رسالت

نووي گفته است: «موسي در پيشگاه خداوند عرضه داشت: (خدایا!) هارون را در امر رسالت با من شریک گردان، تا مرا در ادای آن امر یاری کند (نووي جاوي، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید 1417: 2 / 24). سید بن قطب نیز قائل به رسالت دارد (سید قطب، في ظلال القرآن 1412: 4 / 2333).

## 3. تبلیغ نبوت و رسالت

برخی از علمای اهل سنت دو نظر فوق را کرده و گفته‌اند: بنا به قرائت ابن عامر، شراکت در امر نبوت معنا ندارد و هیچ کسی با موسی در اصل نبوت شریک نبوده است! بلکه مراد تدبیر و کمک در اجرای امر نبوت بوده است (اندلسی ابوحیان، البحر المحیط في التفسیر 1420: 7 / 329). ابن عطیه نیز گفته است: شراکت در اصل نبوت نیست. بلکه مراد تدبیر و مساعدت در نبوت است، و الا در امر نبوت هیچ کس شریک با موسی نیست. عده‌ای دیگر، مانند ثعلبی و بغوی، گفته‌اند: مراد شراکت در نبوت و تبلیغ در رسالت است (ثعلبی الکشف و البیان عن تفسیر القرآن: 6 / 243؛ بغوی، همان: 3 / 261؛ بغدادی، لباب التأویل في معانی التنزیل: 3 / 204). پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## 4. دعا

زخشری معتقد است مراد از شراکت، شراکت در دعاست. یعنی همان گونه که او در دعا با من شریک است، در اجابت و جواب هم او را با من هماهنگ کن (زخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل 1422: 3 / 61).

## 5. مشاوره

ابن کثیر، شراکت در مشاورت را احتمال داده است (ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم: 5 / 250).

## جمع‌بندی اقوال

جمع بین اقوال فوق این است: مراد شراکت در رسالت نیست، اما ممکن است شراکت در نبوت، دعا و مشاوره باشد، زیرا حضرت

هارون نبی، مشاور و وزیر بود. رابطه علی (ع) با پیامبر (ص) تبلیغ دین خاتم است، زیرا رسول خدا آخرین فرستاده است و بعد از او کسی رسول و نبی نخواهد بود. به همین لحاظ، در حدیث این مقام از امام علی (ع) به صراحت سلب شده است: « **أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي** » (ترمذی، همان: 12 / 187، ح 3658؛ ابن حنبل، همان: 4 / 32، ح 1522؛ نیشابوری، مستدرک: 10 / 379). استفاده ای که از حدیث منزلت می‌شود و جمله نافی به آن اشاره می‌کند این است: اگر نبوتی پس از پیامبر خاتم اسلام در کار بود، قطعاً از آن علی (ع) بود. اما این مقام به الفاظ مختلفی در حدیث سلب شده است. لذا جمله‌های پایانی حدیث، در منابع: « **لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي** » (ترمذی، همان: 12 / 187، ح 3658؛ ابن حنبل، همان: 4 / 32، ح 1522؛ نیشابوری، همان: 10 / 379). « **لَا نَبِيَّ بَعْدِي** » (مسلم، صحیح مسلم: 979؛ بیهقی، سنن بیهقی: 9 / 40؛ ابی‌شیبه، مصنف ابی‌شیبه: 7 / 496، ح 15؛ نیشابوری، همان: 10 / 379، بیهقی، دلائل النبوة بیهقی: 5 / 294). « **إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بَنِي** »<sup>(5)</sup> ذکر شده است. همگان تأکید بر این نکته دارند که نبوتی پس از پیامبر خاتم وجود ندارد شراکت علی (ع) در تبلیغ دین خاتم است.

### موانع سر راه هارون

چرا قوم موسی گمراه شدند؟ چه باعث شد بنی‌اسرائیل به جای توحید به گوساله‌پرستی رو آورند؟ هارون چرا تن به گمراهی مردم داد؟ مگر موسی به وزارت و خلافت برادرش هارون تصریح نکرده بود؟ آیا مشکل در رهبری هارون بود یا بنی‌اسرائیل پی بهانه بودند؟ یا دستهای پنهان چون سامری در کار بود؟ به هر حال، علت گمراهی بنی‌اسرائیل در زمان خلافت هارون چیست؟ از مسلمات تاریخ و قرآن است که هارون برادر موسی است: «**هَارُونَ أَخِي**» (طه: 30) موسی از خداوند وزارت برادرش را خواهان شد تا مردم بر او خرده نگیرند که چرا برادر خویش رئیس خلیفه بنی‌اسرائیل پس از خویش نمودی؟ « **وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي** » (طه: 29 - 30). موسی از عادت بنی‌اسرائیل با خبر بود که مردمی لجوج و مشکل‌تراش هستند، بنا بر قوی، حضرت موسی در هنگام سفر به کوه طور، هفتاد هزار نفر از سران و اخیار بنی‌اسرائیل را جمع کرد و در حضور جمع خلافت هارون را در غیاب خویش اعلام و به آن تصریح نمود (سلطان الواعظین، همان: 315). حضرت موسی راه و روش حکومت‌داری و دینداری را به

هارون خود آموخته بود: اینکه مردم را به فساد نکشد و از مفسدان اطاعت و پیروی نکند: «**اخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ**» (اعراف: 124). به خاطر ده روز غیبت موسی: «**وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ ...**» (طه: 142)، اما بنی اسرائیل رو به گوساله‌پرستی آوردند و راه توحید را رها کردند. وقتی موسی برگشت، دید کار از کار گذشته: «**فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضَبًا أَنْ أَسَفًا ...**» (طه: 86). مردم به گرد گوساله ساخت دست سامری به عبادت مشغول‌اند: «**فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَاهُكُمْ وَ إِلَاهُ مُوسَى فَنَسِيَ**» (طه: 88). موسی از شدت ناراحتی دست به حیه برادر برد و با غضب تمام آن را فشرد و گفت: «**قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا؛ أَلَا تَتَّبِعُنِي أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي**؛ (موسی) گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!» (طه: 92 - 93). هارون در جواب برادر چه باید بگوید؟ وی جز واقعیت چیزی برای گفتن نداشت و لذا عرضه داشت: «**قَالَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي أَخْرَجْتُكُمْ مِنَ مِصْرَ عَسَى أَنْ يَتَذَكَّرَ أَلْفٌ مِنْكُمْ يَكْفُرُونَ**» (طه: 94). هارون افزود: به بنی اسرائیل گفتم:

... يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنُ

فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي؛ ای قوم من! شما به این

وسيله (ده روز غیبت موسی) مورد آزمایش قرار

گرفته‌اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! (نه)

گوساله سامری) پس، از من پیروی کنید و فرمانم را

اطاعت نمایید!» (طه: 90)

اما بنی اسرائیل به هارون چنین جواب دادند:

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى؛ آنها

گفتند: «ما هم چنان گرد آن (گوساله) می‌گردیم (و به

پرستش آن ادامه می‌دهیم) تا موسی به سوی ما

بازگردد! (طه: 91).

در یک کلام، بنی اسرائیل زیر بار رهبری هارون نرفتند و حرف و

حجت او را نپذیرفتند! (فخر رازی، همان: 22 / 92). به

گوساله‌پرستی تا آمدن موسی ادامه دادند (ثعلبی، الکشف و

البیان عن تفسیر القرآن: 6 / 258). بهانه آنان این بود که

موسی وعده سی روزه داده بود: «**وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً**»

(اعراف: 142). چرا ده روز از قرار دیر کرده است: «**وَ**

أَتَمَمْنَاهَا بَعَشْرًا...» (همان). پس نمایان شد مشکل از هارون و صراحت بیان موسی در امر خلافت هارون نبوده است. سر چشمه مشکل ظلم بنی اسرائیل به هارون: «وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ» (بقره: 51). دست پنهان شیطانی بوده است، هنگامی که موسی او را مورد مؤاخذه قرار داد: «قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَمِرِيُّ» (طه: 95) با کمال بی‌شرمی گفت: دلم خواست و از هوای نفس اطاعت کردم: «كَذَالِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» (طه: 96).

سزای چنین کسی چیست؟ جز اینکه از حکومت دینی و اسلامی طرد شود: «قَالَ فَاذْهَبْ...» (طه: 97) در آخرت هیچ جایگاهی نداشته باشد و بهره او از دنیا فقط این باشد که خودش از مردم روگردان باشد: «فَاِنَّ لَكَ فِي الْحَيٰوةِ اَنْ تَقُوْلَ لَا مِسَاسَ...» (طه: 97) خدای دروغین او نیز باید سوزانده شود: «وَ اَنْظُرْ اِلٰى اِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرَقَنَّهُ...» (طه: 97) ریشه کجی، بدی و دروغ باید از بیخ و بن نابود گردد: «ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (طه: 97). به جای خدایان متعدد و شرک‌آمیز اله واحد پرستش شود. چنان‌که موسی پس از سوزاندن مجسمه گوساله سامری فرمود: «اِنَّمَا اِلٰهُكُمْ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (طه: 98)؛ معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست و علم او همه چیز را فرا گرفته است!» در عین

بنی اسرائیل با موسی و هارون چه کردند، که موسی دست به درگاه پروردگار بلند کرد و عرضه داشت:

قَالَ رَبِّ اِنِّي لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِي وَ اٰخِي فَاَفْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ (مائده: 25)؛ [موسی] گفت: «پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم؛ پس میان ما و میان این قوم نافرمان، جدایی بینداز.»

### موانع سر راه علی (ع)

پس از مرگ رسول خدا (ص) چه اتفاقی افتاد که امت یکبارہ تمام آنچه را پیامبر (ص) درباره علی بن ابیطالب (ع) فرمود به بوتة فراموشی سپردند؟ پیامبر (ص) در امر خلافت، وزارت و ولایت علی (ع) کم سرمایه‌گذاری کرده بود؟ یا امت از گوشی شنید و از دریچه گوش دیگر آن را بیرون کرد؟ یا علی (ع) کسی بود که به کار حکومت و ولایت نمی‌آمد؟ پیامبر (ص) او را به اشتباه برای مردم معرفی کرده بود یا دست سامری‌ها در کار بود و نگذاشتند درخت ولایت ثمر دهد و مردم از میوه آن بهرمنند شوند؟ آیا می‌توان ادعا کرد که پیامبر (ص) به صراحت تمام درباره خلافت

علي (ع) سخن به میان نیاورده، کنایه، گنگ و نامفهوم سخن گفتن در امر خلافت جز گمراهی چیزی را به ارمغان می‌آورد؟ به عبارت دیگر، باید گفت در چنین امری (خلافت) سزاوار نیست حرف کنایه به میان آورده شود. در مجموع باید پرسید: علت اینکه ولایت علي (ع) عملیاتی نشد و مردم آن را نپذیرفتند چیست؟ و به کدام سخن، کتاب، مقاله و اقراری اعتماد کرد؟ آیا چگونه می‌شود حقیقت را از لابه‌لای این همه نوشته‌ها و سخنها پیدا کرد؟ و یا شاید بتوان گفت امروزه حق روشن شدنی نیست؟ تاریخ سه بار شاهد عقد اخوت بین علي (ع) و رسول خدا (ص) بوده است. يك بار خداوند این عقد را خوانده است: «**أخیت بینہ و بین نبی محمد**» (ابن اثیر، *اسد الغابة*: 2 / 296). دو بار رسول خدا (ص) يك مرتبه در مکه (حافظ، *تهذیب التهذیب*: 1415 : 7 / 402) و يك مرتبه در مدینه (فخر رازی، *همان*: 22 / 91). فرمود: «**یا علی أنت أخی فی الدنیا و الآخرة و آخی بینہ و بین نفسہ**» (همان) مگر هارون وزیر موسی و علي (ع) وزیر پیامبر (ص) نبود؟ «**أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى**» (بخاری، *همان*: 735، ح 3706). تفاوت این بود که هارون نبی بود، ولي علي (ع) نبی نبود، زیرا پس از پیامبر خاتم نبی و پیامبری نیست: «**إلا انه لا نبی بعدی**» (سلطان الواعظین، *همان*: 310). موسی زمانی که می‌خواست برای ملاقات پرودگار به کوه طور سفر کند، هارون را ولي و جانشین خویش قرار داد. پیامبر (ص) هنگامی که می‌خواست بار سفر به دنیای آخرت ببندد، علي (ع) را جانشین خویش قرار داد. لذا پیامبر در آخرین سال عمرش در جمع یاران و صحابه، در حجة الوداع در غدیرخم فرمود: «**من كنت مولاة فعلى مولاة....**» (ابن اثیر، *اسد الغابة*: 1 / 233)؛ *شهرستانی، الملل و النحل* 1464: 1 / 45). تفاوت این بود که موسی برای زمانی کوتاه به مدت ده روز غیبت کرد و دوباره برگشت، اما پیامبر (ص) برای ابد به مسافرت رفت و برگشت. قرآن خبر داده است که بنی‌اسرائیل به خاطر ده روز غیبت اضافی موسی آزمایش شدند و هارون به آنان فرمود: «... **يا قوم إنما فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي**» (طه: 90). مسلمانان نیز با رفتن رسول خدا (ص) و خلافت علي (ع) آزمایش شدند: «**وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَنَافٍ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ**» (آل عمران: 144). اکثر مسلمانان همانند بنی‌اسرائیل مردود شدند. امام غزالی می‌نویسد: «مردم حق را پشت سر انداخته به جاهلیت اولی برگشتند» (سلطان الواعظین، *همان*: 315). هارون سعی و تلاش فراوان نمود تا جلوی

گمراهی بنی اسرائیل را بگیرد: «... يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي» (طه: 90) علی بن ابی طالب نیز زحمت کشید، اما مانند هارون موفق نشد. علما و مورخان مانند ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة باهلی دینوری، قاضی معروف دینور، قضیه سقیفه را متذکر شده اند. وی می نویسد:

وقتی آتش در خانه علی بردند و با تهدید و فشار آن حضرت را به مسجد آوردند و گفتند: بیعت کن و الا گردنت را می زنیم، علی خود را به نحوی به قبر پیامبر رساند و همان کلمات را که هارون به موسی گفته بود به پیامبر (ص) عرضه داشت.

«ان القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني (اعراف: 149) را در حضر رسول خدا قرائت نمود (سلطان الواعظین، همان: 315). وقتی موسی برگشت، سامری را در همین دنیا تنبیه کرد: «قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ ثُمَّ لِنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (طه: 97) رسول خدا (ص) عذاب سختتری را برای امت در نظر دارد:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَخَذَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا (ترمذی، سنن ترمذی: 12 / 258؛ ابن حنبل، همان: 22 / 226، ابی شیبہ، همان: 7 / 418)

## نتیجه

از مقایسه جناب هارون و حضرت علی (ع) چند نکته به دست می آید:

1. حفظ وحدت مسلمین. هارون به منظور ترس از تفرقه بنی اسرائیل صبر کرد: «قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِجِيَّتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه: 94) علی (ع) هم به خاطر وحدت مسلمانان صبر فرمود: «وَصَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكُظْمِ...» (سید رضی، نهج البلاغه 1414: 34).
2. بی یاور بودن. هارون در میان بنی اسرائیل ضعیف و بی یاور ماند و مردم دست از حمایت او برداشتند: «ان القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني». علی (ع) هم به خاطر یاران کم خانه نشین شد: «فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي» (سید رضی، همان: 7 / 418).

. (34)

3. ترس از کشته شدن بی‌نتیجه. هارون می‌دانست اگر کوتاه نیاید، سر انجام کار او کشتن است: « و کادوا یقتلونی » علی (ع) هم دانسته بود که از جنگ کردن جز تباهی او و اهل‌بیت، چیزی عاید نمی‌شود. « فَظَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ » (سید رضی، همان: 34).

4. دست پنهان سامریها. سر انجام در زمان هارون سامری برای مردم تعیین تکلیف کرد: « فَكَذَّابِكِ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ، فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَاهُكُمْ وَ إِلَاهُ مُوسَى فَنَسِيَ ». در زمان علی (ع) سقیفه برای امت اسلام تعیین تکلیف کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## پی‌نوشتها

- .....
- (1) . در اکثر منابع اهل سنت «ترضي» به صورت فعل مضارع مخاطب نقل شده، اما در سنن نسائي و مصنف ابی شيبه، واژه «ترضي» وجود ندارد. او چنین: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» آورده است.
- در اکثر منابع اهل سنت، «أن تكون مني» به صورت فعل مضارع مخاطب است، مگر در سنن نسائي، ج 5، ص 12، ج 8436 و مصنف ابی شيبه که به جاي آن «أنت مني» نقل شده است. دليل آن اختصار آن دو بزرگوار است. لذا این گونه: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» حکایت کرده اند.
- (2) . جمله «بمنزلة هارون من موسى» در همه منابع اهل سنت یکسان است و حتي تغییر جزئی هم ندارد.
- (3) . این جمله فقط در مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 32، ج 1522، در يك روایت آمده است.
- (4) . این جمله تنها در مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 32، ج 1522، آورده شده است.
- (5) . این جمله فقط در مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 32، ج 1522 در يك روایت آمده است.

کتابنامه

- .....
1. قرآن کریم .
  2. نهج البلاغه .
  3. ابن اثیر، ابوالسعادات المبارک بن محمد الجزری ، النهاية في غريب الحديث والأثر، بیروت، مكتبة العلمية ، 1399ق.
  4. ابن اثیر، علي بن محمد جزري، اسد الغابة في معرفة الصحابة ، بیروت، دارالفکر، 1409ق.
  5. ابن جوزي، ابوالفرج، عبدالرحمان بن علي، زاد المسیر في علم التفسیر، بیروت، دارالکتب العربي، 1422ق.
  6. ابن حماد، اسماعيل، الصحاح - تاج اللغة و صحاح اللعربية ، بیروت، دارالعلم للملایین، 1410ق.
  7. ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، بیروت، دارصادر، 1400ق.
  8. ابن دريد، ابوبکر بن حسن، الاشتقاق، بیروت، دارالبيضاء و دارالرشاد الحديثه، 1427ق.
  9. ابن دريد، جهرة اللغة، بیروت، دار العربي، 1428ق.
  10. ابن سیده، ابوالحسن، علي بن اسماعيل، المخصص ، بیروت، احياء التراث العربي، 1413ق.
  11. ابن عطيه اندلسي، عبدالحق بن غالب، المخرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، بیروت، دارالکتب العلميه، 1422ق.
  12. ابن كثير، ابو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي، تفسير القرآن العظيم ، بیروت، دار طيبة للنشر والتوزيع ، 1420ق.
  13. ابن كثير، ابوالفداء حافظ بن كثير، البداية والنهاية، دمشق، مكتبة النصر الحديثه، 1347ق.
  14. ابن ماجه، شروح سنن ابن ماجه ، كتاب المقدمة، مکه مكرمه، بيت الافكار الدولي، 1424ق.

15. ابن منظور، محمد بن مكرم بن منظور الأفريقي المصري، لسان العرب، بيروت، دارصادر، 1405ق.
16. ابيشيبه، عبدالله بن محمد بن ابيشيبه معروف به ابن ابيشيبه، المصنف ابيشيبه، بيروت، دارالفكر، 1414ق.
17. ابيشيبه، عبدالله بن محمد بن ابيشيبه، المستدرک علي الصحيحين للحاكم، بيروت، دارالفكر، 1414ق.
18. احمد بن فارس، الصاحي في فقه اللغة، مجمع المقياس اللغه، قم، دارالكتب العلميه، السماعيليان، 1360.
19. أزهرى، ابى منصور، محمد بن احمد، تهذيب اللغة، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1421ق.
20. اندلسي، ابوحيان، محمد بن يوسف، البحر احيط في التفسير، بيروت، دارالفكر، 1420ق.
21. بخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح بخاري، بيروت، اول، 1426ق.
22. بغدادى، علاء الدين علي بن محمد، لباب التأويل في معاني التنزيل، بيروت، دارالكتب العلميه، 1415ق.
23. بغوي، حسين بن مسعود، معالم التنزيل في تفسير القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1420ق.
24. بكائي، محمد حسن، ترتيب اصلاح المنطق، مشهد، مؤسسه چاپ و نشر آستانه رضوي، 1412ق.
25. بن عماد، اسماعيل، المحط في اللغة، بيروت، عالم الكتاب، 1414ق.
26. بيهقي، احمد بن الحسين، دلائل النبوة، بيروت، دارالكتب العلميه، 1405ق.
27. بيهقي، احمد بن حسين، السنن الكبرى للبيهقي، بيروت، دارالفكر، 1419ق.
28. ترمذي، ابى عيسى، محمد بن عيسى بن سروه، سنن ترمذي، بيروت، دارالكتب العلميه، 1408ق.
29. ثعلبي نيشابور، ابواسحاق احمد بن ابراهيم، الكشف و البيان عن تفسير القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربي 1422ق «مكتبه الشامله».
30. جرجاني، عبد القاهر، أسرار البلاغة، بيروت، المكتب

- المصريه، العصریه، 1424ق.
31. جوهری، السماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دارالعلم للمایین، 1410ق.
32. حسان، عبدالله بن عبدالله بن احمد (معروف به حسان)، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلہ فی اهل البيت، احياء الثقافه اسلامیه، 1411ق.
33. خراسانی، بن حبان، الاحسان فی تقریب صحیح بن حبان، بیروت، دارالمعرفه، 1424ق.
34. دارقطنی، علی بن عمر، سنن الدار قطنی، بیروت، دارالفکر، 1377ق.
35. رازی، زین الدین، مختار الصحاح، بیروت، دارالعربی، 1425ق.
36. زبیدی حسینی، محمد بن محمد بن عبدالرزاق، شرح القاموس المسمی تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، 1414ق.
37. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمرو بن أحمد، اساس البلاغه، www.alwarraq.com.
38. زمخشری، محمود بن عمرو بن أحمد، الکشاف عت حقایق التنزیل و عیون القاویل فی وجوه التاویل، بیروت، دارالمعرفه، 1426ق.
39. سعدي، ابو حبيب، القاموس الفقهي، دمشق، دارالفکر، 1424ق.
40. سيد بن قطب، بن ابراهيم شاذلي، في ظلال القرآن، بیروت، دارالشروق، قاهده، 1412ق.
41. سيد رضي، (امام علي بن ابي طالب)، نهج البلاغه، قم، مؤسسه نهج البلاغه، 1414ق.
42. سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور في التفسير المأثور، دارالكتب العلميه، 1421ق.
43. سيوطي، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، مصر، مطبعه السعاده، 1371ق.
44. شهرستاني، (به تحقيق: محمد بدراني)، الملل و النحل، قم، شريف رضي، 1424ق.
45. شيرازي، سلطان الواعظين، شهاي پشاور، تهران، دارالكتب

46. صالحى الشامى ، سبل الهدى و الرشاد ، [www.alwarraq.com](http://www.alwarraq.com) .
47. طبرانى ، العجم الكبير للطبراني ، [www.ahlalhdeth.com](http://www.ahlalhdeth.com) .
48. طبري ، ابوالجعفر ، محمد بن جرير ، جامع البيان في تفسير القرآن ، بيروت ، دارالمعرفه ، 1412ق .
49. طبري ، محب الدين ، احمد بن عبدالله ، ذخاير العقبى في مناقب ذوي القربى ، قم ، مؤسسة دارالكتب الاسلاميه ، 1428ق .
50. طبري ، محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملي ، ابوجعفر ، جامع البيان في تأويل القرآن ، (محقق : أحمد محمد شاکر ، بيروت ، مؤسسة الرسالة ، 1420ق .
51. طحاوي ، مشكل الآثار للطحاوي ، [www.alsunnah.com](http://www.alsunnah.com) .
52. عباسي ، معاهد التنصيص على شواهد التلخيص ، [www.alwarraq.com](http://www.alwarraq.com) .
53. عبدالوهاب ، محمد ، مختصر سيرة الرسول ، عربستان سعودى ، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد ، 1418ق .
54. عسقلاني ، شهاب الدين احمد بن علي بن هجر ، تهذيب التهذيب ، بيروت ، دارالفكر ، 1415ق .
55. علامه شرف الدين ، مناظرات ترجمه المراجعات ، سردار كابلى و حيدر قلى ، تهران ، 1324 .
56. فخر الدين رازي ، محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين ، مفاتيح الغيب المشتهر بالتفسير الكبير ، قاهره ، العامره الشرفيه ، 1307ق .
57. فراهيدي ، خليل بن احمد ، كتاب العين ، قم ، انتشارات اسوره ، 1414ق .
58. فيروز آبادي ، محمد بن يعقوب ، القاموسي المحيط ، دار احياء التراث العربى ، 1422ق .
59. فيومي ، احمد بن محمد بن علي المقمري ، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير ، قم ، دارالهجره ، 1405ق .
60. قلنجي ، محمد ، معجم الغه الفقهاء ، بيروت ، دارالفكر ، 1423ق .
61. محمد بن عيسى بن سروه ، الجامع الصحيح المعروف ب سنن

الترمذی بیروت، دارالکتب العلمیه، 1408ق.

62. مقی بروسی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

63. موصلی، عثمان بن جنی، الخصائص، بیروت، دارالعربی، 1427ق.

64. نسائی، سنن الکبری النسائی، مکتب المطبوعات الاسلامیه، 1409ق.

65. نووی جاوی، محمد بن عمر، مراحل بید لکشف معنی القرآن

المجید، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1417ق.

66. نیشابوری، محمد، مستدرک نیشابوری، بیروت، دارالفکر، 1420ق.

67. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، (به تحقیق و تصحیح، علامه محمد بن باقیه) بیروت، دارالجیل، 1426ق.

68. نیشابوری، نظام الدین، حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقاء، بیروت، دار المعرفه، 1398ق.

69. همدانی، رفیع بن اسحاق بن محمد، سیره رسول الله، تهران، نشر مرکز، 1373.